سعید راد، بازیگر خاطره‌انگیز سینما درگذشت، ماجرای سال‌ها ممنوع‌الکاری او چه بود؟

زخم خورده رادیکال‌ها

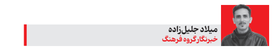

میلاد جلیل‌زاده
خبرنگار گروه فرهنگ

منوچهر کی‌منش، فیلمنامه‌نویس و روزنامه‌نگار ایرانی که در زمان نوجوانی به دلیل آشنایی پدرش با عبدالحسین نوشین، کارگردان و بازیگر تئاتر، به کلاس‌های او در حرب تئوده راه پیدا کرده بود، در کتاب «رفقای بالا» که خاطراتش از حزب توده است نوشته: «دکتر رضوی مسئول انجمن [دوستداران فرهنگ فرانسه و ایران] خانم جوانی را به عنوان منشی در انجمن به کار گمارده بود که معمولا بعدازظهرها چند ساعتی به محل انجمن در کوچه نزدیک میدان مخبرالدوله بین خیابان سعدی و لاله‌زار می‌آمد و در اتاق کوچکی می‌نشست که به او اختصاص داده شده بود. اگر احیانا تلفنی می‌شد، جواب می‌داد.

این خانم، زن زیبا و خوش‌اندامی بود؛ اما هرگز آرایش نمی‌کرد و معمولا لباس تیره می‌پوشید. با افرادی که برای فعالیت‌های هنری به انجمن می‌آمدند کمتر تماس می‌گرفت. رابطه‌اش با هیچ‌کس از سلام و علیک تجاوز نمی‌کرد. یک روز بعدازظهر که به انجمن رفته بودم، در راهرو دیدم که خانم جوانی با کیانوری روبه‌رو شد که با عجله به داخل می‌آمد. به اتاق منشی انجمن رفت. توفنش بیش از چند دقیقه طول نکشید. با قدم‌های سریع خارج شد و در اتومبیلی نشست که جلو در منتظرش بود و به‌سرعت حرکت کرد. می‌دانستم شوهر منشی انجمن، سروان حق‌پرست بود. این افسر جوان که عضویت شاخه نظامی حزب [توده] را داشت، به دستور حزب همراه عده دیگری از افسران ارتش، بعد از قیام پیشه‌وری با هواپیما و تجهیزات نظامی به تبریز پرواز کرد و در همین حال با سیمافگران پیشروی قبل از انقلاب هم مراودات مناسبی داشت که باعث می‌شد نقش‌های مهم را از آن خود کند و تایپوگرافی نامش پیش از دیگران بر پرده سینما نقش ببندد. هرچند او یکی از چهره‌های اصلی آن سینما محسوب می‌شد ولی فرصت پیدا نکرد تا جای پایش را سفت کند و گوی سبقت را از رقبای کهنه‌کارترش برباید. او به‌قدر فردین، ناصر ملک‌مطیعی و ایرج قادری جذابیت‌های مردانه داشت و به اندازه بهروز وثوقی حدیث تکرار را برنمی‌تابید و کارنامه متفاوتی را برای خود دست‌وپا کرده بود ولی سن‌وسال و بخت کمترش نسبت به آنها سبب شد تا بخش زیادی از ترافیک حضوروی در سینمای ایران مربوط به دوران پیش از انقلاب باشد. او بعد از انقلاب با نامایمنی روبه‌رو شد و درنهایت ترک دیارکرد و از کشور خارج شد؛ هرچند مهاجرت را تاب نیاورد و دوباره ایران را برای زندگی و کار برگزید ولی به‌جز بازی در تعداد معدودی اثر شاخص و تاثیرگذار، چندان نتوانست موفقیت‌های گذشته را تکرار کند. به هر ترتیب درگذشت او پس از تحمل یک دوره بیماری ما را برآن داشت تا نگاهی به کارنامه سینمایی‌اش بیندازیم.

و اما بعد...

طبیعتا هر کسی هنگام بررسی کارنامه سعید راد به مقطعی برمی‌خورد که او دیگر فعالیتی نکرده است اما از جایی به بعد دوباره می‌گردد و در میانسالی و پیری کارش را ادامه می‌دهد. اتفاقا بحث درباره همین مقطع از زندگی این بازیگر است که درپیچه‌ای به بحث‌های تاتنام ما درباره نسبت هنرمندان با چهره‌های مشهورمان را میهن‌شان می‌گشاید. البته این بحث را می‌شود به تمام لایه‌های دیگر جامعه هم تعمیم داد. پدر احمد سعید حق‌پرست راد که او را با عنوان سعید راد می‌شناسیم به فرقه پیشه‌وری ملحق شده بود که از گروه‌های خوشنام سیاسی در ایران نیست. عمده انتقادی که به این جماعت می‌شد ناظر بود به تلاش‌شان برای جدا کردن آذربایجان از ایران. البته درک این نکته که چطور شد عده‌ای از فعالان سیاسی ایران با حتی مردم عادی حساسیت لازم را نسبت به بحث‌های جدایی‌طلبانه پیشه‌وری و یارانش نشان ندادند، از عهده این مجال خارج است و باید توجه داشت که همه آن آدم‌ها لزوما تا نه خط نرفتند و همه چیز ما مدا کراتِ احمد قوام یا لشکرکشی رزم‌آرا خاتمه نیافت، بلکه با بحرانی‌تر شدن اوضاع و جدی‌تر شدن قضیه، خیلی‌ها که شاید بشود عنوان اکثریت را هم بهشان داد، برگشتند و رودرروی جدایی‌طلبی ایستادند. غلامحسین ساعدی هم در پخشی از مصاحبه‌ای که با تاریخ شفاهی هاروارد دارد به اینکه چگونه در کودکی فریب جو موجود را خورده بود و در راهپیمایی‌ها شرکت می‌کرد و به نفع پیشه‌وری شعار می‌داد اشاره کرده است و این شعارهایی که در کرگدشته داده بود را «چرت‌وپرت» می‌خواند، اما به هر حال پدر سعید راد زودتر از اینکه شرایط بحرانی شود و بتواند تصمیم نهایی‌اش را نشان بدهد، درگذشت. حالا می‌توانیم بپرسیم چطور شد که سعید راد تا این اندازه به مهیش وفادار ماند و حتی وقتی رفت، حاضر نشد در هیچ‌کدام از فیلم‌های خارجی بازی کند یا مصاحبه‌ای علیه نظام حاکم بر ایران داشته باشد تا بتواند روزی برگردد؟ او که پدرش روزگاری به فرقه پیشه‌وری پیوسته بود، چطور و در چه محیطی تا این اندازه میهن‌پرست تربیت شد و بر آمد؟ پاسخ قضیه در همان بخشی از خاطرات منوچهر کی‌منش که مرام‌اسه‌اش نقل شد. سعید راد در شیرخوارگی پدرش را از دست داد و تربیت یافته دامان چنین مادری بود. اما حالا باید بپرسیم چه شد که سعید راد از ایران رفت؟ آیا جو انقلاب باعث شد که او دیگر نتواند کار کند؟ اگر چنین است چرا این هراسپیشه تا قبل از سال ۶۴ در هفت فیلم ایرانی پس از انقلاب توانسته پر بازی کند؟ حقیقت این است که ماجرا به بخشی از دعواهای سیاسی و جناحی داخل نظام برمی‌گردد که ریشه‌شان در همان دهه ۶۰ است. جریانی که به چپ اسلامی معروف بود و بعدها عنوان اصلاحات گرفت، با کودتایی که به بهانه لغو کراوات فیلم «برنجی ها» علیه عبدالحمید معادی خواه، اولین وزیر فرهنگ و ارشاد اسلامی در جمهوری اسلامی انجام داد، نه‌تنها راه را برای به قدرت رسیدن خودش در دولت فراهم کرد، بلکه در بخش فرهنگ و هنر و به‌خصوص سینما، به یک سلطه ساختاری بلندمدت با شاید حتی بشود گفت دائمی دست پیدا کرد. این جریان با اینکه بعدها در ژست روشنفکری لیبرال یا حتی اپوزیسیون فرورفت، همچنان با تمام قدرت نه اجازه بازگشت نسل گذشته را به صحنه می‌داد و نه نسل جدیدی که همخوان با ایده‌هایش نبود را راه داد. سعید راد از قربانی‌های همین جنگ قدرت بود.

چگونه سعید راد قربانی جنگ قدرت شد؟

اگرچه شروع این جنگ قدرت با همان فیلم «برنجی‌ها» بود که سعید راد هم در فهرست بازیگرانش قرار داشت، اما ماجرای خود سعید راد که به مهاجرت چندساله‌اش انجامید، با فیلم عقاب‌ها رقم خورد؛ وقتی جریان موسوم به چپ اسلامی، پس از کودتای «برنجی‌ها» به قدرت رسیده بود و حالا به بهانه گروه فشار، بلکه به عنوان کارگزار در نظام حضور داشت. «عقاب‌ها، راسه‌اول‌ش حاجیکیان ساخت؛ اولین فیلمساز بفروش ایرانی که البته مدت‌ها از دوران اوجش می‌گذشت. او نشست و نکته‌های چند گزارش خبری را به هم چسباند تا صحنه‌های نبرد هوایی فیلم دربیاید؛ چون بودجه جلوه‌های ویژه را نداشتند. روزگاری هم بود که سرتاپای سینما دلتنگی می‌کند اما فیلم جنگی را در پخش خصوصی می‌ساختند؛ آن هم به برای پول، برای دل. یک فیلمساز ارمنی به عشق قهرمان‌های آن روزش این فیلم را ساخت. بعد از اینکه کار تمام شد، خودش و تهیه‌کننده به اتریش فدالی فرقه دموکرات پیوست... او هنگام پرواز آزمایشی بر فراز تبریز هواپیمایش دچار نقص فنی شد و سقوط کرد. همسر جوانش با یک پسر کوچک به نام سعید تنها مانده بود.

از روی کتابخانه به اتاق خانم رفتم، او را بسیار آشفته و عصبی دیدم. رنگ پریده به نظر می‌رسید و عضلات صورتش به‌طور محسوسی می‌لرزید. بغضش را بیرون ریخت. من ترجیح دادم اتاقش را ترک کنم و فرصت بدهم در تنهایی خودش هرچه می‌خواهد گریه کند تا آرام بگیرد. اما او احتیاج داشت اندوه دردرونش را بیرون بریزد. اشاره کرد در اتاق بمانم.

[گفت:] خجالت نمی‌کشند... شوهرم را به کشتن دادند، خودم را بیوه و سرگردان و طفل شیرخوارم را یتیم کردند و حالا آمده پیشنهاد می‌کنند ما همراه بچه‌ام به اروپای شرقی بفرستند... یروم آنجا چه غلطی بکنم؟ چهار تا فامیل و دوست و آشنایی را هم که اینجا دارم از دست بدهم. تنها بمانم یا بیک بچه روی دستم تنوی یک دنیای غریب که نه زبان‌شان را می‌دانم، نه یک آشنایی دارم. اروپای شرقی توی سرشان بخورد. هر چی از دهانم درآمد بهش گفتم.

مدتی در سکوت نگاهش کردم. به نظرم رسید کمی آرام‌تر شده است، با اینکه هنوز ساعت اولیه کارش بود، ناگهان بلند شد، کیف دستی‌اش را برداشت و بدون اینکه حرفی بزند، رفت. من دیگر هیچ‌وقت او را ندیدم تا اینکه سال‌ها بعد در سینمای ایران جوانی به عنوان هنرپیشه‌ای بازرنگ درخشید و متوجه شدم همان طفل شیرخوار آن سال‌هاست؛ سعید راد.»

خسته نباشی رفیق

سعید راد کارش را به‌طور جدی در سال ۱۳۵۱ با امیر نادری آغاز کرد. نادری کاراکتر جذاب و عجیب‌وغریبی داشت که او را از هم‌قطارانش جدا می‌کرد. علاقه‌اش به سینما نظیر نداشت و با شوق و ذوق فراوان پا در مسیر سخت فیلمسازی گذاشت. «خداحافظ رفیق» اولین تجربه امیر نادری و اولین حضور جدی سعید راد در سینما بود؛ هرچند تفاوت‌های ساختاری این فیلم با تاسی از جوی که قیصر راه انداخته بود غیرقابل کتمان است ولی این اثر نتوانست جای مناسبی در میان کارنامه نادری پیدا کند و به‌مرور محو شد. حتی نقدهای ستایش‌آمیز پرویز دوایی و جمشید اکرمی و همچنین تعریف و تمجید احمدرضا احمدی هم کارگر نیفتاد و فیلم در دوزرین نقطه از موفقیت در اکران قرار گرفت. ولی راه برای احمد حق‌پرست راد ملقب به سعید راد باز شده بود و پرنده کوچک خوشبختی و زر سرش می‌چرخید. با عبور از سال ۱۳۵۰ ستاره بخت این بازیگر شروع به درخشیدن کرد و وی توانست موقعیتش را در جریان سینمای فارسی و حتی سینمای پیشروی موسوم به موج نو تثبیت کند. کامران شیردل از ایتالیا برگشته بود و تمایل داشت اولین فیلم بلندش را بسازد. ابتدا با استفاده از فیلمنامه اسماعیل نوری علاءدست به کار ساخت فیلم دلی دنهایت «صبح روز چهارم» را با همکاری محمدرضا اصلانی ساخت و روانه اکران کرد. فیلم اکران موفقی نداشت ولی منتقدان به آن روی خوش نشان دادند. مهدی کاظمی فیلم «کافر» یکی دیگر از کاراکترهای شاخص و به‌یادماندنی سعید راد در آن دوران بود. فریدون گله و جمال مجتهدی (مدیر سازمان سینمایی چهل ستون و تهیه‌کننده اثر) در ابتدا می‌خواستند از بهروز وثوقی و رضا بیک‌ایمانوردی برای نقش اول فیلم استفاده کنند اما مبلغی که برای آنها درنظر گرفتند آنی نبود که این دو را برای حضور در کافر راضی کند. به‌هرحال قرعه فال به نام تنگ‌ها راه افتاد و او این نقش را به کارنامه‌اش اضافه کرد.

ممکن نیست که شاه‌نشاه «علی خوشدست» در فیلم «تنگ‌ها» از یاد سینماردستان ایرانی برود. اجرای دقیق امیر نادری در پرداخت قصه و بازی رئالیستی سعید راد در تهران ماتم‌زده و غمبار آن روزها و تصویر سیاهی که فیلمساز از طبقات فرودست و زندگی محنت‌آلود آنها به مخاطب ارائه می‌دهد، همچنان مانا و حذف‌نشدنی است. تنگ‌ها در ششمین و آخرین دوره از جایزه سیمرغی «سیاس» در سال ۱۳۵۳ خوش درخشید و جایزه بهترین بازیگر نقش اول مرد را برای وی به ارمغان آورد.

برزخی

انقلاب تمام جامعه را زیر سایه خود گرفته بود. مردم درپی تغییرات اساسی بودند و مظاهر فرهنگ گذشته رانه‌تاب نمی‌آوردند و طبعا سینما، مساله نبود و در حاشیه به سر می‌برد. سعید راد که پیش از شعله‌ور شدن آتش انقلاب در فیلم «سفر سنگ» مسعود کیمیایی بازی کرده بود، هیچ فکرش را نمی‌کرد که در ادامه، مسیر برای کارهای جدیدش هموار نباشد ولی تقدیر برای او و بسیاری از ستارگان سینمای فارسی به گونه دیگری رقم خورد. او در «برزخی‌ها»، «دادشاه»، «عبور از میدان مین»، «خط قرمز»، «عقاب‌ها» و تعداد دیگری از فیلم‌ها بازی کرد ولی دنهایت بار سفر بست و از کشور خارج شد. عده‌ای از چهره‌های محبوب و معروف سینمای عامه‌پسند ایران درآن دوران تلاش داشتند تا با تغییر در جزئیات فیلمنامه و همچنین منحرف شدن از مسیر محتوای گذشته کار سینمای قبل از انقلاب، همچنان به کارشان بپردازند اما عده‌ای در تلاش بودند تا ردی از سعید راد و امثال او در سینمای ایران باقی نگذارند ولی در رابطه با بازیگر تازه‌درگذشته ما به‌طور کامل موفق نشدند.

سوار خسته می‌تازد

مهاجرت و دل کندن از وطن برای سعید راد مثل سرکشیدن جام شوکران تلخ و کشنده بود. او قریب به ۲۰ سال را دور از ایران به‌سر برد و عاقبت طاقت نیاورد و به میهن بازگشت تا خاک کشورش را توتیای چشمش کند. او پس از بازگشت به ایران در فیلم «دوئل» به کارگردانی احمدرضا درویش بازی کرد و خودش می‌گفت درویش بسیاری را دوست می‌داشت و برایش فرش قرمز پهن کرد و پایش ایستاد. نگاه سعید راد به سینما ناظر برادبه قهرمان بود و طبیعتا نمی‌توانست در دوره بازگشت، در هراتری بازی کند. انتخاب‌هایش محدود بود و باوسواس پیگیری می‌شد. او در دومین پروژه بزرگش بعد از دوئل با ابراهیم حاتمی‌کیا همکاری کرد و در نقش تیمسار فلاحی، فرمانده نیروی زمینی ارتش بازی خوب و جاندارای از خود ارائه داد و کارنامه سینمایی‌اش را با این فیلم به نقطه اوج رساند. همان‌طور که پیشتر اشاره کردیم سعید راد دلبسته به سینمای داستان‌گو و قهرمان محور بود و از هیچ امکانی برای حضور در پروژه‌های اینچنینی سر باز نمی‌زد. او قهرمان و ضدقهرمان سینمایی بود که وابستگی شدیدی به حمایت مخاطب داشت و باافول آن سینما دیگر فرصت پیدا نکرد تا کارش را به شیوه نرمال ادامه دهد و جای ثابت خود را داشته باشد، اما تمام این اوصاف سعید راد بازیگر مهم این سینما بود که ما را باید میراث گذشته ما در سینمای ایران می‌انداخت.

ادامه در صفحه ۱۲

۳ پرده از زندگی حرفه‌ای سعید راد

داستان قهرمان در سایه

ایمان عظیمی
خبرنگار

سعید راد هم با تماشای ۷۹ بهار دنیای خاکستری ما را ترک کرد و به دیار باقی شتافت. درنگاه به کارنامه بازیگری او متوجه می‌شویم دوره اول کاری‌اش بسیار پرفرازونشیب و حائز اهمیت است و اگر صرفا به تعداد انگشت‌شماری از آثار مهم او در دوران پس از انقلاب بسنده کنیم اصل حرف را بیان نکرده‌ایم. سعید راد از شمایل‌های ماندگار سینمای موسوم به قهرمان در آن زمان بود و در عین حال با سیمافگران پیشروی قبل از انقلاب هم مراودات مناسبی داشت که باعث می‌شد نقش‌های مهم را از آن خود کند و تایپوگرافی نامش پیش از دیگران بر پرده سینما نقش ببندد. هرچند او یکی از چهره‌های اصلی آن سینما محسوب می‌شد ولی فرصت پیدا نکرد تا جای پایش را سفت کند و گوی سبقت را از رقبای کهنه‌کارترش برباید. او به‌قدر فردین، ناصر ملک‌مطیعی و ایرج قادری جذابیت‌های مردانه داشت و به اندازه بهروز وثوقی حدیث تکرار را برنمی‌تابید و کارنامه متفاوتی را برای خود دست‌وپا کرده بود ولی سن‌وسال و بخت کمترش نسبت به آنها سبب شد تا بخش زیادی از ترافیک حضوروی در سینمای ایران مربوط به دوران پیش از انقلاب باشد. او بعد از انقلاب با نامایمنی روبه‌رو شد و درنهایت ترک دیارکرد و از کشور خارج شد؛ هرچند مهاجرت را تاب نیاورد و دوباره ایران را برای زندگی و کار برگزید ولی به‌جز بازی در تعداد معدودی اثر شاخص و تاثیرگذار، چندان نتوانست موفقیت‌های گذشته را تکرار کند. به هر ترتیب درگذشت او پس از تحمل یک دوره بیماری ما را برآن داشت تا نگاهی به کارنامه سینمایی‌اش بیندازیم.

ادامه در صفحه ۱۳

بررسی «فرهیختگان» از ۳ سند نوشته‌شده برای ترویج کتابخوانی

سندهایی برای دستگاه کاغذ خردکن

عاطفه جعفری
خبرنگار گروه فرهنگ

سند «نهضت مطالعه مفید»، سند «ترویج کتاب و کتابخوانی» و حالا سند ملی «خواندن و ترویج مطالعه مفید» منتشر شده‌اند تا مردم را به سمت مطالعه و کتاب و کتابخوانی بیاورد. سند اول سال ۱۳۸۹ ابلاغ شد و سند دوم سال ۱۳۹۶ و حالا سند جدید که بعد از تصویب در شورای عالی انقلاب فرهنگی، به میان آمده تا مشکلات ترویج کتابخوانی را حل کند. فارغ از نقدهایی که به محتوای اسناد وارد است، اما سوال اصلی اینجاست چقدر این سندها بعد از ابلاغ اجرایی شده‌اند و توانسته‌اند مردم را با هدفی که داشتند همراه کنند. وجود سندهای بالادستی در جایگاه خود از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است و می‌تواند به مسئولان اجرایی، برای راهبری حوزه‌های مختلف کمک کند. در حوزه فرهنگ حتما این سندها، مهم‌تر و کمک‌کننده‌تر می‌شود؛ چون می‌تواند به مسئول اجرایی، نگاه برای اداره امور و برنامه‌ریزی بدهد. در این چند سال اگر به سندهای حوزه کتاب و کتابخوانی نگاهی بیندازیم، متوجه خواهیم شد که گویی این اسناد فقط برای کسانی است که آن را نوشته یا بررسی کرده‌اند اما در عموم جامعه یا در مسئولان اجرایی خیلی استقبال نمی‌شود. شاید برای عموم جامعه محتوای کلی سند کاربردی نداشته باشد اما این اسناد منتشر می‌شود تا برنامه‌ریزی مسئولان اجرایی براساس آن باشد و درنهایت مردم را به‌سمت کتاب و کتابخوانی با همان برنامه‌ها بیاورد. ولی درنهایت چیزی که اتفاق می‌افتد این است که این سندها در همان روزهای ابتدایی بعد از تصویب و ابلاغ مورد بررسی قرار می‌گیرد؛ اما حتی دستگاه‌ها نیز برنامه‌هایشان با این سندها همخوانی ندارد و سندی می‌شود برای اجرا نشدن؛ در گزارش امروز به این سندها پرداختیم و برخی اشکالات اصلی که به آن وارد است را بررسی کردیم.

۱۴ سال کار نکردن برای نهضت مطالعه مفید

سند «نهضت مطالعه مفید» سال ۱۳۸۹ به همه دستگاه‌ها ابلاغ شد تا بتوانند برای ترویج کتاب و کتابخوانی برنامه‌ریزی کنند، اما این سند در حد همان سند باقی ماند و فقط در مصاحبه‌های مدیران اشاره و ارجاعی به آن داده می‌شد، اما در برنامه‌ریزی‌ها مورد استفاده قرار نگرفت. اصلی‌ترین ایراد به این سند از اسم آن می‌آمد، برخی کارشناسان معتقد بودند وقتی مفید بودن برای مدل مطالعه در نظر گرفته شود خیلی موارد حذف می‌شود؛ ابهام بعدی در لغات به کارگرفته‌شده در تعریف مفاهیم این است؛ در تعریف مطالعه مفید در این سند آمده است؛ مطالعه‌ای مفید است که اولا معطوف به اثر و نتیجه بوده و دستاوردی علمی، عملی (رفتاری)، ذهنی یا قلبی داشته باشد و ثانیا آن دستاورد برای تربیت انگیزه، افزایش تعهد، ارتقای توانایی ذهنی، توسعه دانش کاربردی، ارتقای مهارت عملی و نهایتا در جهت پرورش و تعالی فرد در راستای به فعلیت رساندن استعدادهای الهی وجود او در یکی از چهار زمینه مذکور باشد. وقتی این تعریف می‌آید دیگر موضوع سرگردمی در مطالعه یا حتی خواندن کتاب‌های رمان، داستان و شعر حذف می‌شود و فقط مطالعه‌ای مد نظر قرار می‌گیرد که درجهت پرورش فرد حرکت کند! این نقد از موارد مهم ایراد به سند مطالعه مفید بود و انگار راه برای اجرایی نشدنش فراهم کرد.

طبیعتا اهداف هر سندی نشان می‌دهد آن سند کجا را نشانه گرفته و سمت و سویش کجاست؟ این سندی که حدود ۱۲ سال پیش تصویب شد، هدف اصلی‌اش بالا بردن سرانه مطالعه و دستیابی به جایگاه ممتاز در جهان از این منظر بوده است، طبیعتا وقتی چنین هدفی در نظر گرفته می‌شود باید با تعاریفی که در مورد مطالعه می‌آید هم خوانی داشته باشد. حذف شدن بعد سرگردمی از مطالعه، هدف این سند را نقض می‌کند. نکته دیگری که باید به آن توجه کرد و شاید به ثمر رسیدن این سند را با مشکل مواجه کرده است، کمیته دائمی‌ای بود که قرار بود بر محتوای سند و برنامه‌هایی که برای آن درنظر گرفته می‌شد، نظارت کنند. اما درنهایت این کمیته جلسات محدودی را تشکیل داد و در همین جلسات هم خیلی نتوانستند نظارتی به بعد اجرایی برنامه‌های این سند داشته باشند و درنهایت بعد از چند سال این سند کاملا به فراموشی سپرده شد.

مصوبه فراموش شده شورای فرهنگ عمومی

ماجرای سند دوم اما جالب‌تر است؛ سندی که هیچ‌وقت ابلاغ نشد! شورای فرهنگ عمومی در آبان‌ماه سال ۱۳۹۶، سند جدیدی را برای کتاب و کتابخوانی با عنوان «سند ترویج فرهنگ کتاب و کتاب‌خوانی» منتشر کرد، سندی که به‌صورت کامل هیچ‌گاه منتشر نشد و حتی از شورای انقلاب فرهنگی هم مجوزی دریافت نکرد. نگاه در این سند هم مانند سند قبلی بود به گفته کارشناسان این حوزه، با اضافه کردن چند بند تنها اسم سند تغییر کرد. طبق این سند شورای فرهنگ عمومی مسئولیت اجرایی کردن ترویج کتاب و کتابخوانی را به عهده داشت اما تا سال ۱۴۰۱ هیچ اقدامی برای آن انجام نشد تا اینکه سیدمجید امامی، دبیر سابق شورای فرهنگ عمومی در سال ۱۴۰۱ در مورد این سند صحبت کرد و اجرایی شدن آن را در دستورکار شورا دانست و بازنگری در آیین‌نامه‌های ترویج کتابخوانی را موردتوجه دانست و گفت: «مصوبه قابل توجه «سند ترویج فرهنگ کتاب و کتابخوانی» وجود دارد؛ براساس این مصوبه، شورای تخصصی ذیل شورای فرهنگ عمومی باید تشکیل می‌شد که متاسفانه معطل مانده است؛ بنابراین از برنامه‌های جدی شورای فرهنگ عمومی، فعال‌کردن شورای نهضت کتابخوانی به‌عنوان نهاد شورایی و تخصصی پیگیری کتابخوانی در کشور است.» اما باز هم این سند هیچ‌وقت به مرحله اجرا نرسید و چون همزمان سند ملی خواندن در حال نوشته شده بود، این سند به فراموشی سپرده شد تا سند دیگری برای کتابخوانی تصویب شود.

خواندن چه فرقی با مطالعه مفید دارد؟

جدیدترین سندی که برای کتاب و کتابخوانی به تصویب رسیده است، سند ملی «خواندن و ترویج مطالعه مفید» است. در نگاه کلی این سند شبیه به سند نهضت مطالعه مفید است؛ هم فرقی با اسناد دیگر ندارد. چشم‌اندازی که برای این سند در نظر گرفته شده است، ترویج خواندن؛ آگاهانه و مفید به عنوان زیربنای تفکر انتقادی و خلاق جامعه ایرانی - اسلامی است که درنهایت این خواندن آگاهانه و مفید منجر به افزایش سواد اطلاعاتی عمومی، تخصصی و اختصاصی، در چهارچوب سبک زندگی ایرانی - اسلامی باشد تا باعث شود هر فرد در زیست فرهنگی، اجتماعی و سیاسی خود مشارکت فعال، پویا و موثر داشته باشد. این چشم‌انداز شاید نسبت به سند نهضت مطالعه مفید، کمی جزیی‌تر به موضوع ترویج کتابخوانی نگاه کرده باشد، اما باز هم ذکر خواندن آگاهانه و مفید انگار سرگردمی را از این سند هم حذف می‌کند. متولی این سند، نهاد کتابخانه‌های عمومی بوده که قرار است بر حسن انجام آن نظارت داشته باشد. بیشترین نقد به بخش عمومی‌سازی این سند وارد است. در این بخش برای سازمان‌ها و نهادهای مختلف، برنامه‌هایی تبیین شده تا برای ترویج کتابخوانی برنامه‌ریزی کنند. مثلا در بخشی سازمان صداوسیما مکلف شده با رویکرد اطلاع‌رسانی، آموزش، تسلیع و ترویج، در تماسی شبکه‌های رادیویی و تلویزیونی داخلی به‌صورت هفتگی حداقل یک ساعت برنامه با موضوع خواندن، نقد و معرفی کتاب و کتابخانه‌های عمومی تولید و پخش کند.» این بند که نوید اتفاق خوشایندی برای ماجرای خواندن را در خود دارد فراموش می‌کند که در رسانه ملی به این راحتی‌ها نمی‌شود از کتاب حرف زد. مقررات دست‌وپاگیر اقتصادی و فرهنگی، در کنار رویکردهای انحصاری به این ماجرا سبب می‌شود که عملا چیزی که از کتاب به نمایش درمی‌آید در آنچه به عنوان برآیند مشاهده این سند به چشم می‌آید این است که تدوین‌کنندگان آن که بی‌شک متخصصان و خبرگان فرهنگی‌اند، در موقعیتی آرمانی و به دور از واقعیت‌های جامعه دست به تدوین این سند زده‌اند. این طور تصور می‌شود که نویسندگان این سند، از واقعیت وضعیت موجود فرهنگی خبر ندارند.

در ادامه قصد نداریم مورد به مورد و بند به بند درباره این سند حرف بزنیم، بلکه یکی دو مورد را به‌عنوان نمونه اشاره می‌کنیم و از آن می‌گذریم. در بند اول از ماده سوم با عنوان «هدف، قید شده: «دسترسی آسان و کم‌هزینه به مواد خواندنی مناسب و مفید در همه قالب‌ها برای همه گروه‌های سنی و اجتماعی». این بند در حالت ایده‌آل بسیار گزینه مطلوبی است ولی نباید فراموش کرد که در کشوری که حداقل دستمزد برای کارگران، رقمی حدود ده میلیون تومان است، این هدف بیشتر شبیه به شوخی تلخی است که تدوین‌کنندگان سند با مخاطبان انجام داده‌اند. تصور کنید کتابی که اجرا چاپ شده و به آن نیاز داشته باتم ۲۰۰ هزار تومان در دسترس است و خب با توجه به مخارجی که تورم موجود در مسیر معیشت خانوار ایجاد کرده، دسترسی به یک کتاب آن هم برای کسی که حرفه و فعالیتش با کتاب پیوند دارد) تبدیل به امر دشواری شده و حال اگر این وضعیت را تعمیم بدهیم به سراسر جامعه و نقاط مختلف کشور، احتمالا وضعیت بغرنج‌تر هم خواهد شد. در واقع هدف‌گذاری «دسترسی آسان و کم‌هزینه» بدون اینکه به زیرساخت و شرایط توجه شود هدفی است که بعید است به آن دست یابیم.

در بند اول از ماده نهم زیر موضوع «عمومی‌سازی» این سند آمده: «سازمان صداوسیمای جمهوری اسلامی ایران مکلف است با رویکرد اطلاع‌رسانی، آموزش، تبلیغ و ترویج، در تمامی شبکه‌های رادیویی و تلویزیونی داخلی به صورت هفتگی حداقل یک ساعت برنامه با موضوع خواندن، نقد و معرفی کتاب و کتابخانه‌های عمومی تولید و پخش کند.» این بند که نوید اتفاق خوشایندی برای ماجرای خواندن را در خود دارد فراموش می‌کند که در رسانه ملی به این راحتی‌ها نمی‌شود از کتاب حرف زد. مقررات دست‌وپاگیر اقتصادی و فرهنگی، در کنار رویکردهای انحصاری به این ماجرا سبب می‌شود که عملا چیزی که از کتاب به نمایش درمی‌آید در برای این سند درنظر گرفته شده است، ترویج خواندن؛ آگاهانه و مفید به عنوان زیربنای تفکر انتقادی و خلاق جامعه ایرانی - اسلامی است که درنهایت این خواندن آگاهانه و مفید منجر به افزایش سواد اطلاعاتی عمومی، تخصصی و اختصاصی، در چهارچوب سبک زندگی ایرانی - اسلامی باشد تا باعث شود هر فرد در زیست فرهنگی، اجتماعی و سیاسی خود مشارکت فعال، پویا و موثر داشته باشد. این چشم‌انداز شاید نسبت به سند نهضت مطالعه مفید، کمی جزیی‌تر به موضوع ترویج کتابخوانی نگاه کرده باشد، اما باز هم ذکر خواندن آگاهانه و مفید انگار سرگردمی را از این سند هم حذف می‌کند. متولی این سند، نهاد کتابخانه‌های عمومی بوده که قرار است بر حسن انجام آن نظارت داشته باشد. بیشترین نقد به بخش عمومی‌سازی این سند وارد است. در این بخش برای سازمان‌ها و نهادهای مختلف، برنامه‌هایی تبیین شده تا برای ترویج کتابخوانی برنامه‌ریزی کنند. مثلا در بخشی سازمان صداوسیما مکلف شده با رویکرد اطلاع‌رسانی، آموزش، تسلیع و ترویج، در تماسی شبکه‌های رادیویی و تلویزیونی داخلی به‌صورت هفتگی حداقل یک ساعت برنامه با موضوع خواندن، نقد و معرفی کتاب و کتابخانه‌های عمومی تولید و پخش کند.» این بند که نوید اتفاق خوشایندی برای ماجرای خواندن را در خود دارد فراموش می‌کند که در رسانه ملی به این راحتی‌ها نمی‌شود از کتاب حرف زد. مقررات دست‌وپاگیر اقتصادی و فرهنگی، در کنار رویکردهای انحصاری به این ماجرا سبب می‌شود که عملا چیزی که از کتاب به نمایش درمی‌آید در

وضعیت موجود نقطه مغفول

ایرادی که به همه این سندها وارد است، ترسیم وضعیت موجود است. وقتی هدف و چشم‌انداز، رسیدن به سرانه مطالعه بالاست تا در نهایت مردم به سمت کتابخوانی بروند، باید وضعیت موجود هم بررسی شود تا برنامه‌ریزان بدانند برای رسیدن به آن نقطه تعیین‌شده چقدر فاصله وجود دارد.

تقریبا در دو سندی که با این موضوع ابلاغ شده است، هیچ اشاره‌ای به اینکه الان در چه وضعیتی قرار داریم نشده. فارغ از اینکه بگوییم سرانه مطالعه مهم است یا نه، وقتی سندی برای خواندن و ترویج آن تولید می‌شود، باید دیدگاهی به مخاطبان بدهد که چقدر با نقطه مطلوب فاصله داریم.

ما داریم منقرض می‌شویم!

حسام انبوسی
خبرنگار

آلبرتو مانگوئل، نویسنده و منتقد آرژانتینی که عشق و علاقه‌اش به کتاب‌ها از نوشته‌هایش مشهورتر است، در کتاب «تاریخ کتابخوانی» درباره خواندن می‌نویسد: «ما خوانندگان امروز، که گفته‌اند با خطر فزایشی مواجه هستیم باید یاد بگیریم که مطالعه چگونه چیزی است.»

وقتی «سند ملی خواندن و ترویج مطالعه مفید» را می‌خوانم جمله بالا از آن کتاب در ذهنم آمد. سندی که با وجود تعریف مفاهیمی چون «خواندن»، «مطالعه مفید» و... فراموش شده؛ خواندن امری دستوری نیست و باید کیفیت کردن دستگاه‌هایی که اغلب کارمندانش هیچ علاقه‌ای به کتاب ندارند یا در حالت بهتر علاقه‌ای به سیاست دستوری در حوزه کتاب ندارند، نمی‌توان کاری کرد که مردم به سمت خواندن و مطالعه حرکت کنند. البته منکر این نیستم اگر دستگاه‌های عضو کارگروه که در این سند به آنها اشاره شده به وظایف خود درست عمل کنند نتایج مثبتی به وجود خواهد آمد ولی باز هم فراموش کردیم بین «آنچه دست است» با «آنچه درست تشخیص داده شده» فاصله بسیاری است که به این سادگی‌ها پر نمی‌شود.

در دورانی که خواندن و خوانندگان در حال انقراضند (ولو اگر شمارگان آثار زیاد شده باشد و فروش محصولات خواندنی افزایش یافته باشد) باید قبل از تدوین سند، ابلاغ و تکلیف کردن دستگاه‌ها و کارمندانی که به خواندن باور ندارند و حتی آن را مخالف با زندگی کردن و لذت بردن از زندگی می‌دانند و تصور ذهنی‌شان از فرد اهل مطال